عطف

اینفوکراسی

دیجیتالی‌شدن و بحران دموکراسی، موضوع کتاب «اینفوکراسی» بیونگ‌چول هان شامل پنج جستار است که عناوین آنها از این قرارند: «رژیم اطلاعات»، «اینفوکراسی»، «پایان کنش ارتباطی»، «عقلانیت دیجیتال» و «بحران حقیقت». چول هان در این کتاب نشان می‌دهد که سلطه به‌جای رژیم انضباطی دیگر تحت «رژیم اطلاعات» اعمال می‌شود و سرمایه‌داری اطلاعات، تکنولوژی نئولیبرالی قدرت را از آن خود می‌کند. هان از خصلت توتالیتر رژیم اطلاعات پرده‌برداری می‌کند که هدف آن دانستن همه چیز است و این دانستن از طریق عملیات الگوریتمی رخ می‌دهد. پایان عصر «کنش ارتباطی» و نیز پارادایم‌شیفت از «رژیم انضباطی» به «رژیم اطلاعات» از دیگر مباحث چول هان در کتاب‌اند. این متفکر آلمانی متولد کره جنوبی، برای طرح مفهوم «اینفوکراسی» و تبیین سازوکار عصر دیجیتال، به مصاف با متفکرانی همچون فوکو، هابرماس، آرنت و اشمیت می‌رود و به بازخوانی انتقادی از مفاهیم بنیادی این متفکران مطرح می‌پردازد. از ایده‌های مهم کتاب «اینفوکراسی»، مسئله بحران دموکراسی است. چول هان معتقد است در جهان داده‌گرا، دموکراسی جای خود را به اینفوکراسی داده‌محور می‌دهد و تحلیل داده به کمک هوش مصنوعی جایگزین فضای گفتمان عمومی می‌شود؛ فرایندی که در نهایت پایان دموکراسی را رقم می‌زند.

جستارهای بیونگ‌چول هان در کتاب «رایحه زمان» وجه فلسفی پررنگی دارد. او در این جستارها به مفهوم فلسفی «زمان» و تأثیر آن بر جامعه مدرن پرداخته است و موتیف‌های تکرارشونده آثارش را نیز پیگیری می‌کند. هان، پیش از این نیز در جستارهای دیگرش به مقوله «کار» توجهی خاص داشته است و در این کتاب نیز کار را در نسبت با مقوله زمان و ادراک معاصر از زمان واکاوی می‌کند. او از بحران ناشی از اولویت‌یافتن مطلق «زندگی عملی» سخن می‌گوید که در نهایت به کاهش و تقلیل ارزش زیست انسانی به زندگی یک حیوان کارگر تبدیل می‌شود. به عقیده چول هان، صرف غوطه‌ورشدن در زندگی عملی روزمره، ظرفیت انسان را برای درنگ و تفکر از بین می‌برد و تجربه زمان مطلق را ناممکن می‌کند. هان با یک بررسی تاریخی ریشه‌های این بحران را به آغاز مدرنیته و تکامل آن در جامعه عمل‌گرای امروزی بازمی‌گرداند و پس از طرح مسئله خود و بیان کم‌وکیف بحران زمان، از احیای زندگی نظورزانه و بازنگری دوباره در هنر درنگ‌کردن به‌عنوان گام‌های ضروری برای غلبه بر این بحران نام می‌برد و پیشنهاد می‌کند که این ارزش‌گذاری مطلق زندگی بر اساس صرف عمل باید کنار گذاشته شود تا معنای زمان و ارزش‌های انسانی بازیافته شود. درواقع می‌توان اذعان کرد که «رایحه زمان» فقط یک متن فلسفی نیست، بلکه همچنین فراخوانی است برای درک ارزش درنگ‌کردن و ضرورت تفکر نظورزانه در جهانی که به طور فزاینده‌ای تحت سلطه تقاضا برای بهره‌وری بیشتر و کارکردن مداوم است. او مانند دیگر آثارش بحث را به رابطه ماهیت کار و نقش فناوری در زندگی معاصر و دنیای دیجیتالی‌شده می‌کشاند و به مسئله بحران معنا در عصر پرشتاب ارتباطات می‌پردازد. جستارهای «رایحه زمان»، در عین تحلیل عمیق و تأمل‌برانگیز از زندگی کنونی، انسان معاصر را به بازنگری در درک زمان و اخلاق مدرن کار دعوت می‌کند تا تعادلی بین عمل و نظر در زندگی معاصر پدید آورد.

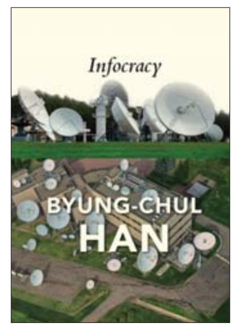

جستاری از بیونگ‌چول هان درباره عصر دیجیتال

رژیم اطلاعات*

ترجمه مسیح بهار

مقصود من از «رژیم اطلاعات» شکلی از سلطه است که در آن اطلاعات و پردازش آن توسط الگوریتم‌ها و هوش مصنوعی اثری تعیین‌کننده بر فرایندهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دارند. برخلاف رژیم‌های انضباطی که تحت آنها «بدن‌ها» و «انرژی‌ها» مورد بهره‌کشی واقع می‌شوند، تحت رژیم اطلاعات «داده‌ها» و «اطلاعات» مورد بهره‌برداری واقع می‌شوند. قدرت دیگر وابسته به مالکیتِ ابزار تولید نیست، بلکه به دسترسی به اطلاعات بستگی دارد؛ اطلاعاتی که برای نظارت-مراقبت (surveillance) روان-سیاسی (psychopolitical) و پیش‌بینی و کنترل رفتار قابل استفاده است. رژیم‌های اطلاعات به سرمایه‌داری اطلاعات متصل‌اند که در ادامه به سرمایه‌داری نظارتی-مراقبتی تبدیل می‌شود و موجودات انسانی را به «دام‌های مصرف‌کننده‌ای که داده تولید می‌کنند» تقلیل می‌دهد. «رژیم انضباطی» صفت ممیزهٔ سلطهٔ سرمایه‌داری صنعتی است. شکل آن، ماشینی است: هر فرد در ماشینِ قدرتِ انضباطی یک چرخ‌دنده است. قدرت انضباطی وارد اعصاب و مفاصل می‌شود و «از یک گِل بی‌شکل، یک بدن بی‌مهارت» یک «ماشین» می‌سازد.[1] بدن‌های «رام» تولید می‌کند: «بدنی رام است که می‌تواند تحت سلطه درآید، استفاده شود، تغییر یابد و بهینه شود».[2] بدن‌های رام تنها *دارندگان داده یا اطلاعات* نیستند؛ آنها دارنده *انرژی*‌اند و ماشین‌های مولدند. تحت یک رژیم انضباطی، موجودات انسانی تعلیم داده می‌شوند تا به دام‌های زحمتکش تبدیل شوند. «سرمایه‌داری اطلاعات» از ارتباطات و اتصالات استفاده می‌کند و به‌این‌ترتیب روش‌های انضباطیِ ایزولاسیون فضایی، قوانین سختگیرانهٔ کار و تمرینات بدنی در آن منسوخ‌اند. «رام‌بودن» با وجود اطاعت یا پیروی‌ای که به دنبال دارد برای رژیم اطلاعات ایده‌آل نیست. سوژهٔ مطلوب رژیم اطلاعات نه مطیع است نه پیرو، بلکه آزاد، *خلاق* و *اصیل* است. این سوژه مطلوب خود را *تولید می‌کند* و *نقش خود را بازی می‌کند*.

رژیم انضباطی فوکو از ایزوله‌کردن به‌عنوان ابزار سلطه استفاده می‌کند: «ایزوله‌کردن شرط اولیهٔ تسلیم کامل است».[3] «سراسربین» با سلول‌های ایزوله‌اش نمادی شایسته برای رژیم انضباطی است. حال ایزوله‌سازی نمی‌تواند به رژیم اطلاعات تسری یابد چراکه رژیم اطلاعات بالاخص از ارتباطات بهره می‌جوید. تحت رژیم اطلاعات، نظارت-مراقبت با استفاده از داده اتفاق می‌افتد. در سراسربین انضباطی، زندانیان ایزوله داده‌ای تولید نمی‌کنند زیرا *ارتباط برقرار نمی‌کنند*.

هدف قدرت انضباطی زیست-سیاسی (biopolitical) بدن است. «برای جامعهٔ سرمایه‌داری آنچه از چیزهای دیگر مهم‌تر بود، زیست-سیاست بود، بدنی بود، پیکری بود».[4] رژیم زیست-سیاسی بدن را در ماشین‌های نظارت-مراقبت و تولید قرار می‌دهد تا از روش‌های ارتوپدی انضباطی آن را بهینه‌سازی کند. رژیم اطلاعات که فوکو ظهورش را ندید، به دنبال *سرمایه‌های زیست-سیاسی* نیست و علاقه‌ای به بدن ندارد. رژیم اطلاعات روان را از طریق *روان-سیاست* تسخیر می‌کند. حالا بدن بیشتر از جنبهٔ زیبایی و تناسب‌اندام دیده می‌شود. در جوامع سرمایه‌داری اطلاعات غربی، بدن نسبتاً از قدرت انضباطی که به آن تعلیم می‌داد ماشین زحمتکشی شود، رهایی یافته است. به‌جای آن، بدن توسط صنعت زیبایی تصاحب شده است.

هر نوعی از حکومت، *سیاست بصری* خاص خودش را دنبال می‌کند. برای یک رژیم حاکم، جلوهٔ خیره‌کنندهٔ قدرت امری ضروری است. نمایش رسانهٔ آن است. قدرت حاکم خود را با فریبندگی تئاتری معرفی می‌کند. این *فریبندگی* حتی به آن مشروعیت می‌بخشد. جشن‌ها و نمادها قدرت حکومت را پایدار می‌کنند. جشنواره‌ها، نمادهای خشونت، مراسم دلخراش و نمایش‌های تنبیه همگی بخش‌هایی از تئاتر و نمایشِ به صحنه آمده توسط قدرت حاکم‌اند. شکنجه فیزیکی به‌صورت عمومی نمایش داده می‌شود تا بیشترین تأثیر را بگذارد. جلاد و محکوم بازیگرانِ این تئاترند و فضای عمومی صحنهٔ تئاتر. قدرت فرمانروایی از طریق نمایش تئاتری کار می‌کند. قدرتی است که نمایش می‌دهد، می‌درخشد، به رخ می‌کشد و خود را می‌شناساند. برای آنکه به بار بنشیند افراد تحت استیلا باید عمدتاً نامرئی بمانند.

رژیم فرمانروایی پیشامدرن «جامعه نمایشی» است، ولی رژیم انضباطی مدرن یک جامعه نظارتی-مراقبتی است. جشن‌های پرجلوهٔ فرمانروایی و نمایش شکوهمند قدرت جای خود را به نظارت-مراقبت بی‌شکوهِ بوروکراتیک می‌دهد. مردم دیگر نه در آمفی‌تئاتر هستند نه روی صحنه، بلکه درون ماشین سراسربین قرار می‌گیرند.[5] چیدمانِ دیده‌شدن وارونه می‌شود و حالا به‌جای حاکمان حکومت‌شوندگان‌اند که در معرض دید واقع می‌شوند. قدرت انضباطی خود را نامرئی می‌کند، در حالی که دیده‌شدنی دائمی را به تحت تسلط‌هایش تحمیل می‌کند. جهت دسترسی سلطه‌گران، سلطه‌شوندگان را همیشه زیر نورافکن نگه می‌دارد. این واقعیت که سوژهٔ انضباطی همواره در حال دیده شدن است او را تحت استیلا نگه می‌دارد.[6]

کارآمدی سراسربینِ (panoptican) انضباطی از این سرچشمه می‌گیرد که زندانیانِ آن احساس می‌کنند دارند دائماً پاییده می‌شوند. آنها مراقبت را درونی‌سازی می‌کنند. ایجاد این ذهنیت در افراد مردم که «بدانند دائماً در دیدرس قرار دارند» برای قدرت انضباطی حیاتی است.[7] در دولت نظارتی-مراقبتی جورج اورول، برادر بزرگ است که در دیدرس بودن دائمی مردم را تضمین می‌کند: «برادر بزرگ شما را می‌بیند». تحت رژیم انضباطی، روش‌های منزوی‌سازی فضایی مانند حبس و ایزولاسیون‌اند که قابل رؤیت بودن فرد تحت سلطه را تضمین می‌کنند. به این ترتیب که به هر یک از آنها موقعیت‌های فضایی مشخصی را اختصاص می‌دهند که مجاز نیستند از آنها خارج شوند. پس جابه‌جایی افراد تحت سلطه به‌شدت محدود شده تا نتوانند از نگاه سراسربین بگریزند.

در جامعه اطلاعاتی ساختارهای محدودکننده رژیم انضباطی در شبکه‌های باز حل می‌شوند. رژیم اطلاعات به اصول توپولوژیک زیر وفادار است: وقفه در جهت تداوم کاهش بیابد؛ حبس جای خود را به گشودگی می‌دهد؛ سلول‌های ایزوله با شبکه‌های ارتباطی جایگزین می‌شوند. رؤیت‌پذیری اکنون به شیوه‌ای کاملاً متفاوت به وجود آمده است *نه از طریق ایزوله‌کردن بلکه از طریق اتصال همه‌جانبه*. تکنولوژی اطلاعاتی دیجیتال ارتباط را تبدیل به نظارت-مراقبت می‌کند. هرچه ما بیشتر داده تولید کنیم یا ارتباط برقرار کنیم مراقبت کاراتر می‌شود. تلفن موبایل ابزار سلطه و مراقبت است که از آزادی و ارتباط سوءاستفاده می‌کند. تحت سلطهٔ رژیم اطلاعات مردم احساس نمی‌کنند که تحت مراقبت‌اند، آنها احساس می‌کنند آزادند. نکتهٔ متناقض اینکه این احساس آزادی است که سلطهٔ رژیم را تضمین می‌کند. این تفاوت نهادی رژیم اطلاعات با رژیم انضباطی است. *وقتی آزادی و مراقبت مصادف می‌شوند سلطه کامل می‌شود.*

رژیم اطلاعات نیازی به فشارهای انضباطی ندارد. او به مردم تحمیل نمی‌کند که همواره در دیدرس سراسربین باشند. مردم بدون هیچ اجبار بیرونی و از روی نیاز درونی، خودشان را در دیدرس قرار می‌دهند. مردم خود را به نمایش می‌گذارند یعنی خود را عرضه می‌کنند. فعل فرانسوی se produire یعنی خود *را عرضه‌کردن*. در حالی که رژیم انضباطی در دیدرس بودن را تحمیل می‌کند، رژیم اطلاعات بر این واقعیت بنا شده که مردم می‌خواهند دیده شوند. آنها داوطلبانه خود را در کانون توجه قرار می‌دهند. در حالی که زندانی سراسربین انضباطی سعی دارد از دیده‌شدن اجتناب کند، سوژهٔ رژیم اطلاعات خواهان دیده‌شدن است.

رژیم اطلاعات با عنوان «شفافیت» سیاست‌هایش را دنبال می‌کند. اگر ما شفافیت را صرفاً اقداماتی در نظر بگیریم که افراد یا نهادها انجام می‌دهند تا اطلاعات در معرض عموم قرار گیرد، از اهمیت راستین آن غافل مانده‌ایم. شفافیت جبر سیستماتیک رژیم اطلاعات است. الزام شفافیت این است که همه‌چیز باید با عنوان اطلاعات در دسترس باشد. شفافیت و اطلاعات هم‌معنی‌اند. جامعهٔ اطلاعاتی جامعه شفافیت است. الزام شفافیت این است که اطلاعات باید آزادانه به گردش درآید. درواقع این مردم نیستند که آزادند، اطلاعات آزاد است. پارادوکس جامعه اطلاعاتی این است که مردم در بند اطلاعات‌اند. آنها با تولید و تبادل اطلاعات خود را به بند می‌کشند. *زندان دیجیتال شفاف است.*

اپل‌استور اصلی در نیویورک یک مکعب بزرگ شیشه‌ای است. معبد شفافیت است. اپل‌استور شفاف شبانه‌روز برای همگان باز است. فروشگاه در زیرزمین واقع شده است. همگان -همه مشتریان- به ساختمان دسترسی دارند. با اینکه مکعب اپل آزادی و ارتباط بی‌مانع را تداعی می‌کند، ولی درواقع تجسم حکومت بی‌رحم اطلاعات است. رژیم اطلاعات مردم را سراسر شفاف نگه می‌دارد، اما سلطه خودش هرگز شفاف نیست. هیچ شکل شفافی از سلطه وجود ندارد. شفافیت تنها وانمود فرایندی است که خودش نامرئی است. شفافیت خودش شفاف نیست. در آن یک وجه معکوس وجود دارد. موتورخانه شفافیت در تاریکی پوشیده شده است. ما به‌تدریج تسلیم قدرت الگوریتمی جعبه سیاه می‌شویم.

حکومت رژیم اطلاعات پنهان است، چراکه در زندگی روزمره ما تنیده شده است. حکومت رژیم اطلاعات پشت حس و حال دوستانه شبکه‌های اجتماعی، راحتی و کارایی موتورهای جست‌وجوگر، صدای گرم دستیار مجازی و خدمتگزاری مؤدبانه اپ‌های هوشمند پنهان می‌شود. تلفن هوشمند درواقع «خبرچینی» است که ما را در معرض نظارت بیست‌وچهار ساعته قرار می‌دهد. *خانهٔ هوشمند* کل آپارتمان را تبدیل به یک زندان دیجیتال می‌کند که در آن زندگی روزمرهٔ ما دقیقه به دقیقه ضبط می‌شود. *جاروبرقی* هوشمند ممکن است ما را از کار خسته‌کنندهٔ نظافت نجات دهد ولی خانه ما را هم نقشه‌برداری می‌کند. *تختخواب* هوشمند با شبکه حسگرهایش حتی زمانی که ما خوابیم نظارت-مراقبت را ادامه می‌دهد. نظارت-مراقبت از درِ آسایش به زندگی ما می‌خزد. در زندان دیجیتال، این فضای امن هوشمند، مقاومتی در برابر رژیم حاکم وجود ندارد. *لایک جلوی هر خیال انقلاب را می‌گیرد.*

سرمایه‌داری اطلاعات تکنولوژی نئولیبرالی قدرت را از آن خود می‌کند. در حالی که تکنولوژی‌های قدرت رژیم انضباطی با امرونهی کار می‌کردند، تکنولوژی‌های قدرت نئولیبرالی با *انگیزش‌های مثبت* عمل می‌کنند. آنها به‌جای سرکوبِ آزادی از آزادی استفاده می‌کنند. آنها به‌جای آنکه اراده ما را خرد کنند آن را در مرحله ناخودآگاه کنترل می‌کنند. قدرت انضباطی سرکوب‌کننده جای خود را به قدرت هوشمند می‌دهد. قدرتی که دیگر امر نمی‌کند بلکه *نجوا* می‌کند. قدرتی که دیگر دستور نمی‌دهد، بلکه به‌آرامی *هل* می‌دهد. به بیان دیگر، با ابزارهای ظریف به ما سقلمه می‌زند و رفتار ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد. *نظارت-مراقبت* و *تنبیه* رژیم انضباطی فوکو جای خود را به انگیزش و بهینه‌سازی می‌دهد. تحت رژیم اطلاعات نئولیبرال سلطه خود را با عناوین *آزادی، ارتباط و اجتماع* معرفی می‌کند.

اینفلوئنسرهای یوتیوب و اینستاگرام تکنولوژی‌های قدرت نئولیبرالی را ملکهٔ ذهن کرده‌اند. چه گردشگری باشد، چه زیبایی، چه تناسب‌اندام، آنها همواره دارند آزادی، خلاقیت و اصالت را مطرح می‌کنند. تبلیغات آنها آزاردهنده نیست، چراکه محصولات به طرز هوشمندانه‌ای در نمایش اینفلوئنسرها گنجانده شده‌اند. در حالی که کاربران برای حذف تبلیغات متعارف روی یوتیوب از ad blocker استفاده می‌کنند، تبلیغات اینفلوئنسرها را داوطلبانه دنبال می‌کنند. اینفلوئنسرها همچون بت‌ها پرستش می‌شوند و این به ارائه (نمایش)شان یک منش مذهبی می‌دهد. اینفلوئنسرهایی که ادعا می‌کنند مربیان انگیزشی‌اند خود را در نقش منجی معرفی می‌کنند و فالوورها در لایو، با خرید محصولاتی که اینفلوئنسرها در زندگی روزمره‌شان تظاهر به مصرف می‌کنند آنان را دنبال می‌کنند -نوعی *عشاء ربانی دیجیتال* است. شبکه اجتماعی کلیساست: لایک «آمین» است؛ همرسانی‌کردن تقسیم مقدس (communion) است؛ مصرف رستگاری است. تکرارکردن، که اینفلوئنسرها از آن به‌عنوان یک عامل دراماتیک استفاده می‌کنند، حوصله سربر نیست بلکه به کل ماجرا رنگ و لعابی دِگرگونه می‌دهد. هم‌زمان، اینفلوئنسرها محصولات مصرفی را به‌عنوان وسیله خودشکوفایی معرفی می‌کنند. ما تا سر حد مرگ مصرف می‌کنیم که تا سرحد مرگ خود را شکوفا کنیم. مصرف و هویت یکی می‌شوند. هویت خودش به یک کالا تبدیل می‌شود. ما تصور می‌کنیم که آزادیم، اما در حقیقت تمام زندگی ما ضبط می‌شود تا شاید با روش‌ها روان-سیاسی کنترل شود. تحت رژیم اطلاعات نئولیبرال، مکانیسم‌های قدرت کارایی دارند نه به این خاطر که مردم از یک نظارت-مراقبت دائمی آگاه‌اند، بلکه به این خاطر که فکر می‌کنند *آزادند*. در حالی که تله‌اسکرین برادر بزرگ غیرقابل دست‌زدن بود، صفحه نمایش لمسی هوشمند همه‌چیز را در دسترس و قابل مصرف می‌کند. به‌این‌ترتیب این تصور را به وجود می‌آورد که «آزادی در نوک انگشتان ما است».[8] تحت رژیم اطلاعات *آزاد بودن* به معنای توان عمل نیست، بلکه به معنی کلیک، لایک و پست گذاشتن است. به این دلیل مقاومت اندکی در مقابل رژیم وجود دارد و رژیم لازم نیست از انقلاب بترسد. انگشتان به‌خودی‌خود قابلیت عمل اصیل را ندارند. آنها *تنها اندام‌هایی‌اند که برای خرید انتخاب می‌کنند*. مصرف و انقلاب مانع‌الجمع‌اند.

یک مشخصه مهم توتالیتاریسم کلاسیک به‌عنوان الهیات سیاسی‌ای سکولار ادعای «داشتن توضیح برای همه‌چیز است». ایدئولوژی روایتی را مهیا می‌کند که «وعده توضیح تمامی رخدادهای تاریخی، اتفاقات گذشته، دانش امروز و پیش‌بینی درست اتفاقات آینده را می‌دهد».[9] این‌چنین با تبیین همه‌جانبهٔ جهان، جایی برای حدوث (contingency) باقی نمی‌گذارد.

داده‌گراییِ رژیم اطلاعات خصوصیت توتالیتری دارد. هدف آن دانستن همه‌چیز است، ولی در داده‌گرایی، این دانستن از طریق روایت ایدئولوژیک حاصل نمی‌شود بلکه از طریق *عملیات الگوریتمی* رخ می‌دهد. هدف داده‌گرایی پردازش هر آنچه هست و هر آنچه خواهد بود است. کلان‌داده بازگو نمی‌کند. بازگویی جایش را به شمارش الگوریتمی می‌دهد. رژیم اطلاعات روایت را با عدد جایگزین می‌کند. هرقدر هم که الگوریتم‌ها هوشمند باشند، نمی‌توانند به اندازه روایت‌های ایدئولوژیک در طردکردن امکان تجربهٔ حدوث مؤثر باشند.

با توتالیتاریسم ما با جهانی که توسط پنج حس‌مان دریافت می‌کنیم وداع می‌گوییم. پشت این جهان دریافتی، توتالیتاریسم یک جهان واقعی می‌سازد که برای دریافت آن به یک حس ششم نیاز است. در مقابل، داده‌گرایی به حس ششمی نیاز ندارد. یعنی از درون‌ماندگاریِ (immanence) دریافت ما که همانا «داده» است فراتر نمی‌رود. معنی لغوی کلمهٔ «دیتا» داده است که از ریشه لاتین datum از فعل dare (به معنای دادن) مشتق می‌شود. داده‌گرایی جهانی ثانویه را پشت جهانی که ما دریافت می‌کنیم ترسیم نمی‌کند؛ همانا توتالیتاریسمی است بدون ایدئولوژی.

توتالیتاریسم توده‌هایی مطیع و تحت نفوذ می‌سازد. ایدئولوژی آن الهام‌بخش توده‌هاست. ایدئولوژی روحی را در توده‌ها می‌دمد. گوستاو لوبون در کتاب خویش «تطور ملل: پژوهشی بر ذهن توده‌ها» از روح توده‌ها صحبت می‌کند که عمل آنها را یکی می‌کند. در مقابل، رژیم اطلاعات مردم را ایزوله می‌کند. وقتی جمع می‌شوند توده تشکیل نمی‌دهند بلکه یک ازدحام دیجیتال را می‌سازند. آنان دنباله‌رو یک *پیشوا* نیستند بلکه تعدادی اینفلوئنسر را دنبال می‌کنند.

رسانه الکترونیک رسانه توده است، از این‌رو که «انسان توده» را خلق می‌کند. انسان توده ساکن الکترونیک دنیاست. او هم‌زمان درگیر همه انسان‌های دیگر هم هست همچنان که بیننده‌ای در یک استادیوم جهانی است.[10] انسان توده هویتی ندارد -او یک هیچ‌کس است.[11] رسانه‌های دیجیتال عصر انسان توده را به پایان می‌رسانند. ساکن دنیای دیجیتال یک «هیچ‌کس» نیست. *او کسی است که یک پروفایل دارد* -در عصر توده‌ها تنها افرادی که پروفایل داشتند تبهکاران بودند. رژیم اطلاعات با به وجود آوردن *پروفایل رفتاری* افراد آنها را به دام می‌اندازد.

به گفتهٔ والتر بنیامین، دوربین سینما نوع خاصی از ناخودآگاه یعنی «ناخودآگاه بصری» را در دسترس ما قرار می‌دهد. کلوزآپ و اسلوموشن کوچک‌ترین حرکاتی را که با چشم غیرمسلح قابل دیدن نبود به تصویر می‌کشند. یک فضای ناخودآگاه پدیدار می‌شود: «از طریق دوربین است که ما برای اولین بار ناخودآگاه بصری را کشف می‌کنیم همچنان که از طریق روانکاوی است که ما ناخودآگاه غریزی را کشف می‌کنیم».[12] تأملات بنیامین بر روی ناخودآگاه بصری می‌تواند به رژیم اطلاعات هم تعمیم داده شود. کلان‌داده و هوش مصنوعی یک «ذره‌بین دیجیتال» می‌سازند که از طریق آن پشت فعالیت آگاهانه یک فضای ناخودآگاه پدیدار می‌شود که بر خود بازیگر معمولاً ناپیداست و می‌توانیم آن را «ناخودآگاه دیجیتال» بنامیم. کلان‌داده و هوش مصنوعی، رژیم اطلاعات را قادر می‌سازند که در سطحی بر رفتار ما اثر بگذارد که زیر آستانهٔ خودآگاهی قرار دارد. رژیم اطلاعات کنترل رفتار ما را در لایه‌های پیشافکری، غریزی و احساسی به دست می‌گیرد که به عمل آگاهانه منتهی می‌شوند. زیست-سیاست رژیم اطلاعات، که زاییدهٔ داده است، بر رفتار ما تأثیر می‌گذارد بدون آنکه متوجه آن باشیم.

هر تغییر جهتی به سمت یک ابررسانه جدید، رژیم حاکم جدید خود را تولید می‌کند. *رسانه فرمی از حکومت است*. کارل اشمیت در مواجهه با انقلاب الکترونیک لازم دید تعریف مشهور خود را از حاکمیت بازنگری کند: «بعد از جنگ جهانی اول گفتم «حاکم کسی است که در باب استثناء تصمیم می‌گیرد». اکنون پس از جنگ جهانی دوم، رودرروی مرگم می‌گویم «حاکم کسی است که امواج در فضا را کنترل می‌کند».[13] رسانهٔ دیجیتال حکومت اطلاعات را پدید می‌آورد. اهمیت امواج رسانهٔ جمعی الکترونیک رو به افول است. قدرت حالا بستگی به مالکیت اطلاعات دارد. اکنون سلطه دیگر نه با پروپاگاندای رسانهٔ جمعی، بلکه با اطلاعات محقق می‌شود. احتمالاً اشمیت در مواجهه با انقلاب دیجیتال تعریف خود از حاکمیت را دوباره تغییر می‌داد: *حاکم کسی است که روی اطلاعات اینترنت کنترل دارد.*

*** جستار «رژیم اطلاعات» (The Information Regime) ترجمه‌ای است از کتاب «Infocracy: Digitalization and the Crisis of Democracy» نوشته بیونگ‌چول هان که در دست انتشار است.**

---

1. Michel Foucault, *Discipline and Punish: The Birth of the Prison*, New York: Vintage, 1995, p. 135.
2. Ibid., p. 136.
3. Ibid., p. 237 (transl. modified).
4. Michel Foucault, 'The Birth of Socialش Medicine', *in Essential Works of Foucault* 1954–1984: Vol. 3, *Power*, ed. James D. Faubion, New York: The NewPress, 2000, pp. 134-56; here: p. 137.
5. Foucault, *Discipline and Punish*, p. 217.
6. Ibid., p. 187.
7. Ibid., p. 201.
8. Vilém Flusser, *Dinge und Undinge: Phäno enologische Skizzen*, Munich: Hanser, 1993, p. 87.
9. Hannah Arendt, *The Origins of Totalitarianism*, London: André Deutsch, 1986, p. 470.
10. Marshall McLuhan and Barrington Nevitt, 'The Electronic World Affects Identity Images', *Modern Office Procedures* (December 1975), pp. 12–16; here: p. 16.
11. Ibid.
12. Walter Benjamin, 'The Work of Art in the Age of Its Technological Reproducibility', in *The Work of Art in the Age of Its Technological Reproducibility and Other Writings on Media*, Cambridge, MA: Harvard University Press, 2008, pp. 19–55; here: p. 37.
13. Quoted after Christian Linder, *Der Bahnhof von Finnentrop: Eine Reise ins Carl Schmitt Land, Berlin*: Matthes & Seitz,2008, p. 423.

رایحه زمان؛ بیونگ‌چول هان در جست‌وجوی زمان از دست‌رفته

پاسیونِ پروست

شیما بهره‌مند

حتی در روشن‌ترین گاهِ روز، زمان می‌گذرد
بی‌سروصدا چون دزدی در شب.
چنان به زمان خیره شو و بر سرش فریاد بزن،
تا از شدت ترس بایستد -
رستگاری یا فاجعه؟

اما هنگامی که از گذشته دور چیزی باقی نمی‌ماند، پس از مرگ آدم‌ها، پس از تباهی چیزها، تنها بو و مزه باقی می‌مانند که نازک‌تر اما چابک‌ترند، کم‌تر مادی‌اند، پایداری و وفای‌شان بیش‌تر است، دیرزمانی چون روح می‌مانند و به یاد می‌آورند؛ منتظر، امیدوار، روی ویرانه‌های همه چیزهای دیگر می‌مانند و بنای عظیم خاطره را بی‌خستگی روی ذره‌های کم‌وبیش لمس‌نکردنی‌شان حمل می‌کنند.

مارسل پروست، در جست‌وجوی زمان ازدست‌رفته، طرف سوان

ادراک زمان بحرانِ انسان امروزی است که ازقضا محدود به پدیده شتاب نیست. بیونگ‌چول هان، باور دارد که عصر شتاب دیگر به سر رسیده است و آن‌چه ما اکنون به‌عنوان شتاب احساس می‌کنیم نشانهٔ آشفتگی زمانی است. هان، با طرح مفهوم «زمان‌پریشی»، دورانی را نشاندار می‌کند که ادراک ما از زمان با اختلالات و احساسات کاذب همراه است. «زمان فاقد ضرباهنگی نظم‌دهنده است و به همین دلیل است که ناموزون می‌شود». زمان با سرعت تمام در حرکت است و طرفه آنکه حس شتاب زندگی درواقع ناشی از ادراک ما از زمان است که بی‌جهت مثل برق می‌گذرد. به نظر می‌رسد شتاب و زمان‌پریشی و ادراک ما از زمان، مقولاتی هم‌جوارند. اما برخلاف ظاهر، زمان‌پریشی با شتاب بیش‌تر نسبت ندارد بلکه عامل اصلی زمان‌پریشی، «اتمیزه کردن یا ذره‌سازی زمان» است. نقطه بحرانی قضیه اینجاست که آشفتگی زمانی به هیچ تجربه‌ای از دیرند راه نمی‌دهد و «هیچ‌چیز نمی‌تواند زمان را از حرکت بازدارد». زندگی دیگر به قالب ساختاری نظم‌دهنده که به خلق دیرند منتهی شود درنمی‌آید و از این‌رو همه‌چیز موقتی و زودگذر و ناپایدار است.

هان، اتمیزه کردن زندگی را با هویت اتمیزه شده در پیوند می‌داند و هشدار می‌دهد که ما عمیقا در معرض این هستیم که زمان و مکان، حتی جهان، و نیز با هم بودن را از دست بدهیم. پدیده‌ای که از آن با عنوانِ «تهی‌شدگی از جهان» تعبیر می‌کند و آن را از مظاهر زمان‌پریشی می‌خواند. چول هان با وام‌گرفتن از تعبیر «شب شتاب‌زده بی‌خوابیِ» آدورنو، مفهوم دیگری را پیش می‌کشد که با شتاب، خاستگاه یکسان دارند: دیرند تهی. «دیرند تهی منافاتی با گسست زمان ندارد، بلکه هم‌جوار آن است... و به شکل فعلی پرشتاب، خاموش و سلبی است، آن زمان باقی‌مانده است که در آن دیگر کاری برای انجام دادن یا ساختن وجود ندارد؛ یعنی صورت زمانی از فعلی تهی». چول هان، دیرند تهی و گسست زمان را از پیامدهای سلب دلالت زمان از امور و چیزها می‌داند و تشویش خاطر ناشی از فعل شتاب‌زده در طول شب به شکل دیرند تهیِ بی‌خوابی ادامه می‌یابد. اینجاست که از شب بی‌خوابیِ آدورنو نقل می‌کند: «قاعده‌ای برای ساعت‌های رنجبار بی‌خوابی وجود دارد که، بی‌آن‌که انتظاری برای پایان یا طلوع در میان باشد، مذبوحانه بکوشیم دیرند تهی زمان را فراموش کنیم. به‌راستی وحشت‌بارترین شب‌ها همانا شب‌های بی‌خوابی‌اند که انگار در آن‌ها زمان در خود می‌فشرد و بی‌هیچ ثمری از دست ما می‌لغزد و می‌رود... اما چیزی که در این انقباضِ ساعت‌ها پدیدار می‌شود نقطه مقابل زمان تحقق‌یافته است. اگر در زمان تحقق‌یافته نیروی تجربه طلسم دیرند را می‌شکند و گذشته و آینده را در زمان حال گرد هم می‌آورد، دیرند در شب شتاب‌زده بی‌خوابی برانگیزنده ترسی تحمل‌ناپذیر می‌شود». دیرند تهی در نظر هان، زمان بی‌مفصل و بی‌جهت است که در آن هیچ لحظهٔ قبل و بعد معناداری وجود ندارد -نه خاطره‌ای و نه انتظاری. از اینجا پای مقوله مرگ به میان می‌آید. با توجه به بی‌نهایت بودن زمان، عمر کوتاه آدمی یک «هیچ» است. و مرگ جبر و خشونتی که از بیرون زندگی را نابهنگام پایان می‌بخشد، و آدمی پیش از آن‌که موعدش سر برسد نابهنگام تلف می‌شود. اما اگر مرگ نتیجهٔ زندگی و پایان یک عمر زندگی باشد، دیگر به شکل جبر و خشونت پدیدار نمی‌شود. «فقط صورت‌های زمانی مربوط به پایان است که می‌توانند در برابر بی‌نهایت بودنِ نامطلوب دست به خلق دیرند یا زمان تحقق‌یافتهٔ معنادار بزنند». و خواب از دیدِ هان، شکلی از پایان است. پایانی که رمانِ «در جست‌وجوی زمان ازدست‌رفتهٔ» مارسل پروست با آن آغاز می‌شود: «دیرزمانی زود به بستر می‌رفتم.» چول هان دست روی مفهوم مفقودهٔ این عبارت می‌گذارد که در بازگردان آلمانی (و البته فارسی) ندید گرفته شده است: «bonne heure». مسئله بر سر لفظی با دامنهٔ معنایی گسترده درباره زمان و خوش‌وقتی است. «خوش‌وقت یا ساعت سعد» نقطهٔ مقابل بی‌نهایتِ نامطلوب است و دیرند تهی، دیرند نامطلوبی است که در آن نمی‌توان خوابید. «زمان ازهم‌گسسته یا ناپیوستگی ریشه‌ای زمان» امکان یادآوری و خاطره نمی‌دهد. فرایندهای ادراک و عملکرد حافظه در رمان پروست، دیرند تهی را نفی می‌کند و برعکس، تجربهٔ رهایی‌بخشی از تداوم را ترسیم می‌کند. «نویسنده میان خواب، رؤیا و بیداری، در فضای دلپذیر تصاویر خاطره و ادراک، رفت‌وآمدی آزاد میان گذشته و حال، میان نظم سخت و سردرگمی بازی‌گوشانه، تعلیقی آرام را صحنه‌سازی می‌کند».

در قرائتِ بیونگ‌چول هان، هیچ گسست زمانی‌ای وجود ندارد که قهرمان داستان را به درون دیرند تهی پرتاب کند. چه‌بسا راوی خفتهٔ پروست، بازیگر و حتی حاکم بر زمان است: «آدم خفته رشتهٔ ساعت‌ها و ترتیب سال‌ها و افلاک را حلقه‌وار در پیرامون دارد». و حتی اگر هرازگاهی دچار سردرگمی و رنجش شود به پایان فاجعه‌باری ختم نخواهد شد، بلکه به قولِ پروست «فرشتهٔ خوب یقین» به یاری می‌شتابد: «هنگامی که در میانهٔ شب بیدار می‌شدم به همان‌گونه که نمی‌دانستم کجا هستم، در لحظه اول نمی‌دانستم حتی کیستم... اما آن‌گاه یاد -نه هنوز آن‌جایی که بودم، بلکه برخی از جاهایی که در گذشته آن‌جا بودم یا می‌شد بوده باشم- چون امدادی آسمانی به سراغم می‌آمد تا مرا از خلئی که خود به تنهایی توان رهایی از آن را نداشتم بیرون بکشد؛ در یک ثانیه از ورای قرن‌ها تمدن می‌گذشتم و پیکره گنگ چراغ نفتی، و سپس پیرهن‌های یقه‌برگشته، آهسته‌آهسته تصویر اصلی مرا از نو بازمی‌ساخت». گوش‌های فرد خفته بدین‌ترتیب، به‌جای صداهای بی‌نام‌ونشان و پارازیت‌های بیرونی یا صدای تیک‌تاک بلند ساعت که در بی‌خوابی و دیرند تهی اثر دارد، از صدایی پرطنین پر می‌شود، و حتی تاریکی شب رنگارنگ به نظر می‌رسد درست مانند کالیدوسکوپ: «دوباره می‌خوابیدم، و گاهی فقط برای لحظه‌های کوتاهی بیدار می‌شدم، همان اندازه که خش‌خشِ درونی روکش چوبی دیوار را بشنوم، چشم بگشایم و به کالیدوسکوپ تاریکی خیره بشوم، به یاری هوشیاری گذرایم لذت خوابی را بچشم».

چول هان، زمانِ پروستی را در نقطه مقابل دیرند تهی و زمان‌پریشی‌ای تعریف می‌کند که مبتلابه عصر ما است. استراتژی زمانیِ پروست علیه عصر شتاب‌زدگی را می‌توان کمک به زمان برای به دست آوردن دوباره دیرند و بازگرداندن عطر و رایحه‌اش به آن تعریف کرد. چول هان، زمانمندی روایی مارسل پروست را واکنشی به «دوره شتابناک» تفسیر می‌کند؛ عصری که به گفتهٔ پروست لذت تماشا را در نطفه خفه می‌کند. اینک نوبت جوهره معطر زمان پروست یعنی «کلوچه مادلن» می‌رسد. هان، تجربهٔ اصلی رمان «در جست‌وجوی زمان ازدست‌رفته» را رایحه‌ای متعلق به عطر و طعمِ کلوچه مادلن آغشته به چای می‌داند و می‌نویسد: «وقتی مارسل یک قاشق چای‌خوری را با تکه خیس‌شده کلوچه مادلن در دهانش می‌گذارد احساس شادی و لذت شدیدی به او هجوم می‌آورد: خوشی دل‌انگیزی، خودبه‌خود، بی‌هیچ شناختی از دلیلش مرا فراگرفت. یک‌باره با انباشتنم از گوهره‌ای گران‌بها، کشمکش‌های زندگی را برایم بی‌اهمیت، فاجعه‌هایش را بی‌زیان و گذرایی‌اش را واهی کرد، یا شاید این گوهر در من نبود، خود من نبودم. دیگر خودم را معمولی نمی‌دیدم، بود و نبود برایم یکی نبودند، خودم را میرا حس نمی‌کردم». «اندکی زمان در حالت ناب» به مارسل داده می‌شود؛ جوهره معطر زمان که حس دیرند را القا می‌کند. گویی مارسل از اقتضائات زمان خلاصی یافته و «کیمیاگری زمان احساسات و خاطرات را در بلور زمانی خلاصی‌یافته از حال و گذشته» درهم آمیخته است. پروست از طریق تزریق دیرند به چیزها به زمان، رایحه می‌بخشد. این راهکار بنا را بر این می‌گذارد که ما به لحاظ تاریخی وجود داریم و هریک صاحب سرگذشتی هستیم. از این‌روست که «رایحهٔ دیرند رایحهٔ درون‌ماندگار است». حس بویایی چنان‌که چول هان اشاره می‌کند، اندامِ یادآوری و بیداری است. «حافظه غیرارادی» -مفهومی که در تلقی پروست با نوشتن درهم‌تنیده شده و اتفاقی و خودانگیخته و فارغ از محتویات حافظه و دست آخر، خارج از قلمرو اراده است- به باور چول هان، می‌تواند ناشی از تجربیات لمسی یا شنیداری و بصری باشد، اما خاطره‌ای که با طعم و بوی چای برانگیخته می‌شود از خود، رایحه و عطر شدید و خاصی از زمان متصاعد می‌کند که گویی تمام گذشته راوی را احضار می‌کند.

«بوها و عطرها به گذشته بسیار دور می‌روند و بازه زمانی گسترده‌ای را لمس می‌کنند و به‌این‌ترتیب زمینه را برای احیای نخستین خاطرات فراهم می‌کنند. عالم کودکی که گمان می‌رفت از دست رفته است چه‌بسا دوباره از دل رایحه‌ای جان بگیرد». به تعبیر هان، «ذره‌های کم‌وبیش لمس‌نکردنیِ چای» توان آن را دارد که «بنای عظیم خاطره» را در خود جای دهد. مزه و بو از مرگ افراد و زوال اشیا جان سالم به در می‌برند؛ «آن‌ها جزایری از دیرند هستند در دل رودخانه خروشان زمان». رایحه، سرشار از تاریخ است و از این‌رو هان معتقد است حس بویایی حسی حماسی-روایی است که رخدادهای زمانی را پیوند می‌دهد، درهم می‌تند و در یک تصویر و در یک روایت فشرده می‌کند. رایحه‌ای که با تصاویر و تاریخ آغشته شده است خود را در یک هویت و خودنگاره قاب‌بندی می‌کند و خطر ازهم‌پاشیدگی هویت را از بین می‌برد. اما رایحه کُند است؛ وجهِ انتقادی جستار «بلور معطر زمانِ» چول هان نیز از همین‌جا مایه می‌گیرد. رایحه با عصر شتاب سازگار نیست، چراکه نمی‌توان با همان سرعتی رایحه‌ها را تعقیب کرد که تصاویر را دنبال می‌کنیم. برخلاف تصاویر، به رایحه‌ها نمی‌توان سرعت بخشید. پس عصر شتاب «عصری است فاقد رایحه». رایحهٔ زمان تجلی دیرند است و به‌این‌ترتیب، از اقدام و لذتی آنی گریزان است.

در تفسیر چول هان، تجلی دیرند روی تجربهٔ پروست تا می‌خورد. او معتقد است رویکرد زمانی پروست به روایت با چارچوب‌بندی رخدادها و ادغام آن‌ها در یک کل منسجم و طبقه‌بندی دوره‌ها، علیه ازهم‌پاشیدگی زمانی قد علم می‌کند و «به این ترتیب رخدادها باعث می‌شود که زندگی عاری از احتمالات محض به نظر آید و به زندگی معنا بخشد. ظاهرا برای پروست محرز است که زندگی در عمیق‌ترین لایه خود بیانگر یک شبکه متراکم بافته‌شده از وقایع مرتبط است که بی‌وقفه میان رخدادها رشته‌های جدیدی می‌تند و آن‌ها را دوچندان و تاروپودشان را چنان متراکم می‌کند که حتی میان کوچک‌ترین نقطه گذشته‌مان با دیگر نقاط زندگی‌مان شبکه‌ای غنی از خاطره‌های گوناگون به هم می‌پیوندند که فقط باید میان‌شان انتخاب کرد». در قرائت چول هان از رمان «در جست‌وجوی زمان ازدست‌رفته»، پروست در مقابل فقدان ارجاعات در زمان حالِ ناپیوسته که در آن زمان در خطر فروپاشی است، نوعی بافت زمانی از ارجاعات و شباهت‌ها را می‌نشاند. فقط کافی است که انسان نگاهی عمیق‌تر به هستی داشته باشد تا متوجه شود که همه‌چیز در هم تنیده شده و خُردترین جزء با کل جهان در تعامل و ارتباط است، اما عصر شتاب فرصتی برای عمق بخشیدن به ادراک نمی‌دهد. هان همچنین به فواصل زمانی و آستانه‌ها در کار پروست اشاره می‌کند که به «توپولوگی پاسیون» (محل بروز درد و رنج) تعلق دارند. «آن‌ها ساحت فراموشی، فقدان، مرگ، ترس و اضطراب و البته اشتیاق، امید، ماجراجویی، وعده و انتظارند». هان، فاصله زمانی را از برخی جنبه‌ها منشأ درد و رنج می‌خواند. به خاطر آوردن نیز به «پاسیون» (درد و رنج) بدل می‌شود وقتی علیه زمانی قد علم می‌کند که گذشته را به دست فراموشی سپرده است. از این منظر است که هان، رمان «در جست‌وجوی زمان ازدست‌رفتهٔ» پروست را «داستان پاسیون» می‌نامد.

پاسیونِ دیگری که چول هان در بستر تفسیر کار پروست شناسایی می‌کند، «آنی بودن» است که می‌تواند به پاسیون بدل شود. او برای شرح این تفسیر از اکنون و آنی بودن، دوگانهٔ «زائر» و «گردشگر» را فرامی‌خواند. در این تلقی، مسیر زائر فضایی خالی میان دو مکان نیست که بتوان آن را در مدت زمانی طی کرد، بلکه مسیر همان مقصد است که زائر باید به آن برسد. در این‌جا در راه بودن اهمیت بسیار دارد. مسیر زائر معبری ساده نیست، گذار به طرف «آن‌جا»ست. از حیث زمانی، زائر در مسیر به طرف آینده‌ای می‌رود که در آن امید رستگاری دارد. اما گردشگر هیچ گذاری نمی‌شناسد. همه‌جا برای او «این‌جا» و اکنون است. گردشگر به معنای واقعی کلمه در راه نیست. کلی‌سازی این‌جا و اکنون، فضاهای بینابینی را بی‌معنا می‌کند. درواقع جهت‌گیری صرف به طرف هدف، فضای بینابینی را بی‌اهمیت می‌سازد و آن را به گذرگاهی فاقد هرگونه ارزش ذاتی تقلیل می‌دهد. با این وصف، «شتاب تلاشی برای ناپدیدکردن کامل فاصله است که برای غلبه بر بینابینی ضروری است». در عین حال، معناشناسیِ غنی مسیر محو می‌شود و مسیر دیگر عطر و بویی متصاعد نمی‌کند و چه‌بسا خود مسیر هم ناپدید می‌شود. از تبعات عصر شتاب، یکی فقر معناشناختی جهان است و اینکه، مکان و زمان دیگر معنای چندانی نخواهند داشت. «اگر فاصله زمانی-مکانی منحصرا ذیل وجه سلبی فقدان و تعلل فهمیده شود، تلاش‌هایی در جهت ناپدیدیِ کامل این فاصله زمانی-مکانی صورت خواهد گرفت. حافظه الکترونیکی یا سایر امکانات فنیِ بازتولید فاصلهٔ زمانی را که عامل فراموشی است از میان می‌برد. آن‌ها امری را که در گذشته بوده در چشم برهم‌زدنی قابل فراخوانی و قابل دسترسی می‌کنند. هیچ‌چیز نمی‌تواند از دسترسی فوری بگریزد. فواصل زمانی که مخالف آنی و لحظه‌ای بودن عمل می‌کنند حذف می‌شوند. پست الکترونیکی خود را با از بین بردن کامل مسیرها در حکم فواصل مکانی تصوری از آنی بودن را خلق می‌کند. پست الکترونیکی خود را از شر فضا خلاص می‌کند».

بدین‌سان، فواصل زمانی از بین می‌روند تا هم‌زمانیِ ایجاد کنند و هرگونه فاصله حذف می‌شود تا همه‌چیز در این‌جا و اکنون در دسترس باشد. و دست آخر «آنی بودن به پاسیون بدل می‌شود». قضیه به همین‌جا ختم نمی‌شود؛ چراکه هر چیزی که نتواند در زمان حال عرضه شود وجود ندارد، پس همه‌چیز باید زمان حال شود. برای تحقق این امر، فضاها و زمان‌های بینابینی که دست به حذف زمان حال می‌زنند فسخ می‌شوند و فقط دو حالت وجود دارد: هیچ و حال. دیگر بینابینی در کار نیست، اما در تفکر نقادانهٔ چول هان، «هستن چیزی فراتر از در زمان حال بودن است» و اگر هر امر بینابینی حذف شود زندگی بشر بی‌بضاعت خواهد شد. از این‌روست که او بر اهمیتِ «آستانه‌ها» تأکید می‌کند. بستر رویکرد انتقادی بیونگ‌چول هان در اینجا نیز به روال اغلبِ آثار او، فضای دیجیتال، اینترنت و فرایندهای تبادل اطلاعات است. «کلیت‌بخشی به این‌جا آن‌جا را حذف می‌کند. فقدان آستانه به الزام دید کامل و به در دسترس بودن تمام‌عیار بازمی‌گردد. آن‌جا در توالی بی‌وقفهٔ رخدادها و احساسات و اطلاعات ناپدید می‌شود». و این ادعا که همه‌چیز این‌جاست و آن‌جا دیگر اهمیت ندارد، فراگیر می‌شود. در این وضعیت، «انسان دیگر مخلوقی در آستانه نیست، با آن‌که آستانه‌ها مایهٔ درد و رنج‌اند، نویدبخش لذت و شادی نیز هستند»؛ تجربه‌ای که در رمان پروست به سرحد خود می‌رسد. آستانه‌ها و فواصل زمانی اما در نگاه هان، وظیفه دیگری نیز به عهده دارند و آن، وظیفهٔ نظم‌بخشی و ساختارمندی است. بدون فواصل زمانی با کنار هم قرارگرفتنِ بی‌ساختار و بی‌جهت یا درهم‌ریختگی رخدادها مواجهیم. از این‌روست که هان معتقد استِ فواصل زمانی نه‌تنها ادراک بلکه زندگی را نیز شکل می‌دهد. «گذارها (معابر) و برش‌ها (مقاطع) به زندگی جهت مشخص و در نتیجه معنا می‌بخشند. حذف فواصل زمانی باعث ایجاد فضایی بی‌جهت می‌شود». فضای اینترنت نیز از این منظر، فضایی بی‌جهت و مجموعه‌ای از اتصالات یا پیوندهایی است که فرق چندانی با هم ندارند. هیچ جهت یا گزینه‌ای در آن بر دیگری اولویت ندارد و چه‌بسا هر آن می‌توان تغییر جهت داد. قطعیتی در کار نیست و همه‌چیز در حالت تعلیق به سر می‌برد. فضای اینترنت «از رخدادها و واقعیت‌های ناپیوسته» تشکیل شده که در آن نه پیشرفتی ممکن است و نه توسعه‌ای حاصل می‌شود. از دیدگاه هان، فضای اینترنت فضایی غیرتاریخی است و زمانِ فضای اینترنت یک زمانِ حال ناپیوسته و نقطه‌مانند است.

«ما از یک لینک به لینک دیگری و از اکنون به اکنون دیگری در حرکت‌ایم». و به‌این‌ترتیب، لحظه اکنون حامل هیچ دیرند و تداومی نیست و «فشردگی رخدادها، تراکم اطلاعات و تصاویر درنگ را ناممکن می‌کند. توالی برق‌آسای برش‌ها مجال هیچ درنگ نظرورزانه‌ای نمی‌دهد». از این‌روست که بیونگ‌چول هان در جستاری فلسفی در باب هنر درنگ کردن به نام «رایحه‌ی زمان»، با فراخواندنِ تجربهٔ پروستی و ارجاع به رمانِ ازدست‌رفته، بحران ادراک زمان را پیش می‌کشد و راه برون‌رفت از این وضعیت را احیای زندگیِ نظرورزانه و درنگ کردن می‌داند. از دیدِ چول هان، این دوران نیز به‌رغم تمام فراز و نشیب‌ها، سلطه سرمایه‌داری اطلاعاتی و غلبه رژیم اطلاعات، که موضوع کار انتقادی چول هان است، باز هم رایحهٔ مختص به خود را دارد، گیرم امکان این دوران حیات مستلزم «احیای زندگی نظرورزانه» باشد.

شیرازه

در باب درنگ‌کردن

بحران انسان معاصر در ادراک زمان مسئله‌ای است که بیونگ‌چول هان در کتاب «رایحه زمان: جستاری فلسفی در باب درنگ‌کردن» مطرح می‌کند که اخیرا با ترجمه فریدا فرنودفر در نشر چرخ منتشر شده است. چول هان که به جستارهای کوتاه فلسفی‌اش شهرت دارد، در ۱۲ جستار این کتاب ادعا می‌کند که ما زمان را ناپیوسته، نابهنگام و بی‌رایحه درک می‌کنیم و از آنجا که این زمان فاقد هرگونه ضرباهنگ و کشش روایی است نمی‌تواند به زندگی ما معنا ببخشد. «نابهنگام»، «زمان بی‌رایحه»، «شتاب تاریخ»، «از عصر قدم‌رو رفتن‌ها تا عصر چرخیدن‌های بی‌هدف»، «تناقض زمان حال»، «بلور معطر زمان»، «عصر فرشته»، «ساعت معطر: سفری کوتاه به چین باستان»، «رقص دوار جهان»، «رایحه چوب درخت بلوط»، «ملال ژرف» و «زندگی نظرورزانه» عناوین جستارهای کتاب «رایحه زمان»اند.

چول هان در این کتاب که از ویژگی‌های آن ارجاعات به آثار ادبی ازجمله به کار پروست، موریس بلانشو و پیتر هانتکه است، ریشه بحران کنونی را در ادراک زمان به‌ویژه در مطلق‌سازی زندگی عمل‌ورزانه می‌داند؛ بحرانی که به پرتحرکی در زندگی روزمره منجر شده و توان هر نوع درنگ‌کردن را از زندگی سلب کرده است. او چاره کار را احیای زندگی نظرورزانه می‌داند.

چول هان معتقد است در جهان داده‌گرا، دموکراسی جای خود را به اینفوکراسی داده‌محور می‌دهد و تحلیل داده به کمک هوش مصنوعی جایگزین فضای گفتمان عمومی می‌شود؛ فرایندی که در نهایت پایان دموکراسی را رقم می‌زند. او از فروپاشی فضای عمومی سخن می‌گوید که به دلیل حجم چشمگیر اطلاعات و پیچیدگی روزافزون جامعهٔ اطلاعاتی کنش ارتباطی را منسوخ کرده‌اند. او از هربرت سیمون نقل می‌کند که معتقد است اطلاعاتی که باید پردازش شود آن‌قدر زیاد است که از «عقلانیت محدود» افراد فراتر می‌رود و در نتیجه ارتباط بین افراد هر روز دچار وقفه می‌شود. به این ترتیب، شهروند معاصر نمی‌تواند وجود یک فضای مشترک برای بحث را باور کند و فضای عمومی که آرنت و هابرماس به‌عنوان یک ایده‌آل در نظر داشتند، حتی امکان شکل‌گیری پیدا نمی‌کند. هابرماس خود نیز با تحلیل رفتن کنش ارتباطی روبه‌رو شده و به‌طور علنی به شکست خود اعتراف کرده بود. چول هان معتقد است داده‌گرایان از نوعی از عقلانیت معاصر سخن می‌گویند که بدون کنش ارتباطی کار می‌کند. برای آنها کارکرد کلان‌داده و هوش مصنوعی، معادل کارکرد گفتمانی حوزهٔ عمومی است که اکنون در حال فروپاشی است و به‌این‌ترتیب، نظریهٔ کنش ارتباطی هابرماس دیگر منسوخ شده و گفتمان جایش را به داده داده است. پایان گفتمان، یکی از مهم‌ترین ادعاهای چول هان در این کتاب است که جهان دیگر را پیش‌روی ما ترسیم می‌کند که به نوع دیگری از سیاست نیاز دارد. چول هان این عقلانیت جدید را که کارش را بدون گفتمان و ارتباط انجام می‌دهد، «عقلانیت دیجیتال» می‌نامد که درست برخلاف کنش ارتباطی عمل می‌کند که بناست گفتمان را هدایت کند. به‌این‌ترتیب، پایان کنش ارتباطی یا منسوخ‌شدن گفتمان‌سازی در سیاست که دست بر قضا در کشور ما نیز حامیان پروپاقرصی دارد، از نکات مهمی است که چول هان در کتابش مطرح می‌کند و جهانی تازه را ترسیم می‌کند که در آن گویی عهد پرشوری که به آزادی و دموکراسی می‌اندیشید به سر آمده و دموکراسی‌خواهی چه‌بسا دیگر صدای محوی از عصری سپری‌شده باشد.

بیونگ‌چول هان
رایحه‌ی زمان
جستاری فلسفی در باب هنر درنگ کردن
فریدا فرنودفر